از: ف. ر ـ راوی

نیـــــشدارو

مروری شتابزده برگرفتاریهای حافظ درزمینه "دارو" و "درمان"

مدخل:

یا رب کجاست محرم "رازی" که یک زمان دل شرح آن دهد که چه دید و چه‌ها شنید

محققین و حافظ شناسان بسیاری طی سالها و قرون از زوایای متفاوتی بر منشور شعر حافظ و روزگار خواجه نظر افکنده‌اند. یکی سیر اختران را در دیوان حافظ پی گرفته، بزرگوار دیگری پی‌جوی موسیقی در کلام او شده، سومی به تفسیر نشسته و . . . راوی نیک میداند که عرصه "سیمرغ" شعر پارسی، جولانگه مگسی ناتوان چنو نیست، امـا جسارتا" و از آنجا که تاکنون کسی از زاویه‌ای "داروشناسانه" بر دیوان خواجه و روزگار او ننگریسته بود بخود جرأت داد که از چنان منظری، مروری طنزآلود بر شعر او داشته باشد. حافظ بزرگتر و بزرگوارتر از آنستکه از این جسارت راوی برنجد. امید است که حافظ دوستان نیز این گستاخی را بر حقیر ببخشایند.

مـن این حروف نوشتم چنانکه غیـر ندانست
تو هم ز روی ارادت، چنان بخوان که تو دانی

راوی جسته و گریخته میدانست که در عصر خواجه هم مشکلات "دارو"، "درمان"، "کمبود طبیب" و . . . و . . . وجود داشته است، اما هنگامیکه با این قصد بر دیوان او نگریست و پیگیر مسئله شد بر او روشن گردید که در دیوان خواجه ۱۶ بار به "دوا" (دارو) و ۹ باربه "درمان" اشاره شده است(۱)، اما شگفت آنکه کثرت تکرار "درد" در دیوان حافظ سر به ۵۸ مورد میزند(۲) که همین امر مبین کثرت "درد" وکمبود "دوا" یا سایرروشهای درمانی مرسوم روزگار بوده است پس حدیث کهنهٔ "کمبود" را مرور میکنیم که:

از هر زبان که میشنوم نامکرر است

* * * * *

خواجه بارها ازکمبود امکانات درمانی وطبیب شکوه نموده است. راوی دلیل این امر را از

۱ـ *فرهنگ واژه‌نمای حافظ به انضمام: فرهنگ بسامدی. فراهم‌آورنده: دکتر مهین‌دخت صدیقیان ـ انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۶*

۲ـ *همانجا*

یکی از پاسخهای روابط عمومی وزارت حفظ‌الصحه استنباط نموده که در دیوان شاعر نیز مسطور است:

ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست

معلوم میشود که روابط عمومی مذکور ادعای حافظ را در مورد کثرت درد و قلت طبیب مردود دانسته و طبق قانون مطبوعات آن روزگار، ویرا مجبور نموده که در همان صفحه دیوان و با همان حروف پاسخ مذکور را درج نماید. حالا وقتیکه میخوانیم که "درد" نیست و "طبیب" هست و از سوی دیگر خواجه در دیوانش در ۵۸ مورد از "درد" سخن میگوید لابد باید سراغ غرض و مرضی در شاعر رفت!! و موجبات این جوسازی!! را پیدا کرد.

راوی تصور کرد که احتمالا "باید صابون مسئله "دارو" و "درمان" به تن شاعر خورده باشد، پس بدنبال این سرنخ به جستجوی وضعیت سلامتی شاعر رفت.... و ابهامات زیر بر او روشن گردید: مثل اینکه علیرغم ادعای "طبیب هست" روابط عمومی مذکور، خواجه در یکی از روزهای آخر عمر احساس کسالت میکند، لابد چون هم "مرض" داشته و هم "غرض"، بجای مراجعه به "طبیب"، به داروخانه سرگذر میرود که با مسئول فنی آن بنام "الغیاث" (۳) الفتی دیرینه داشته. سلامی و علیکی و بعد مشکل را مطرح میکند که فلانی...

تو که کیمیا فروشی نظری به "قلب" ما کن

دکتر "الغیاث" نبض و فشار خون خواجه را میگیرد، نگاهی هم به "زبان" حافظ میاندازد، خواجه گوئی نشانه‌های نگرانی را در چشمان یار دیرین ملاحظه میکند، چون میپرسد:

"درد ما را نیست درمان؟ الغیاث!!"

"الغیاث" که توی رودربایستی گیر کرده میگوید: اولا" که چیزی نیست ثانیا" من اگر نتوانم داروی شما را پیدا کنم که برای لای جرز خوبم، فقط حضرتعالی یک امشبی را به بنده مهلت بدهید تا تدبیری بیاندیشم. فردا صبح خواجه سری به دکهٔ "الغیاث" میزند و میشنود که "الغیاث" با گوشهای خودش از مسئول روابط عمومی حفظ الصحهٔ ولایت یعنی "هاتف" شنیده که "محموله داروهای حیاتی" در راهست و برای تاکید اضافه میکند که...

حافظ بیا که "هاتف" غیبم به مژده گفت
با "درد" صبر کن که "دوا" میفرستمت

خواجه که از این پاسخهای ژنریک و مشابه!! روابطهای عمومی زیاد شنیده به "الغیاث" میگوید که اینرا باور ندارد و نباید داروی او در محموله مذکور باشد:

ما را که "درد" عشق و بلای خمار کشت
یا "وصل دوست" (۴) یا "می صافی" (۵) دوا کند

پس چه کنیم؟ دو دوست لختی میاندیشند سپس تصمیم میگیرند برای تأئید مسئله سری به "نایاب خانه" روزگار خودشان بزنند. مراجعه همان و تأیید نظر خواجه همان، چرا که دو قلم داروی ذکر شده در بیت فوق یعنی (V–D) یا (M – S) که حافظ بدانها نیاز دارد حتی هنوز سفارش هم داده نشده است.

* * * * *

۳ـ استاد باستانی پاریزی احتمالا "میتوانند ریشه‌ها یا شاخه‌های "الغیاث" فوق الذکر را در میان بعضی الجزایریهای!! مقیم کرمان!! شناسائی فرمایند.

۴ـ با علامت اختصاری (V–D)

۵ـ با علامت اختصاری (M – S)

مدتی از این قضیه میگذرد ، ظاهرا" حافظ به توصیهٔ دوستانش به مصرف داروهای سنتی و خانگی میپردازد ، اما چون وضعش توفیری پیدا نمیکند میگوید که . . .

قند آمیخته با گل نه علاج "دل" ماست
بو ، سه‌ای چند درآمیز به دُش نامی چند

تفسیر دارو شناسانه این بیت مفصل است اولا" روشن میسازد که خواجه گرفتار ضعف "دل" یا بعبارت امروزی نارسائی قلبی ! ! بوده است. ثانیا" داروی تجویز شده یعنی ۳ـ Bu (یا همانگونه که در کتب قدیمی مندرج است B3 (از خانواده ویتامینهای ب ـ کمپلکس) با داروئی بنام دُش یا Dotch (که بزبان سومری معادل ویتامین D3 بوده است) بنابر مطالب مندرج در کتاب قدیمی و معتبر "الحقایق والمقیاسات"(۶) ناسازگاری و به بیان امروزی Drug Intraction داشته است . کتاب فوق مخلوط B3+D3 را که تحت نام D-Complex مصرف میشده از نظر فراهمی زیستی ! ! ! (۷) فاقد ارزش شناخته است ، از اینرو به حافظ میگویند که الحذر ! ! مباد که بطور توامان از دو داروی گفته شده فوق استفاده نماید. حافظ ناگزیر خودش به مطالعه میپردازد تا داروی مناسبتری برای نارسائی قلبش پیدا کند که ظاهرا" موفق میشود و در مصراعی از کاردیوتونیک انتخابی خودش بدین گونه نام میبرد :

علاج "ضعف دل" ما "کرشمهٔ ساقی" است

بعضی محققین بر این باورند که "کرشمه" مذکور نام تجارتی یکی از فرآورده‌های دیژیتال و ساخت کارخانه‌ای بنام "الساقی" بوده است که علامت اختصاری یک واحد تجارت دارو بنام (سازمان ابتیاع قرصهای یادگاری ! ! = ساقی) بوده است . البته راوی موفق نشد چگونگی استفاده و در حقیقت اشکال داروئی فرآورده نامبرده را در جائی پیدا کند اما ملاحظه کرد که در بعضی کتب قدیمی‌تر ، به روش درمانی خاصی بنام "کرشمه تراپی" یا "اطوار درمانی" اشاره شده است .

از آنجا که خواجه به پیدا شدن ایندارو هم زیاد امیدوار نبوده احتیاطا" از داروی مشابه ! ! آن نیز ذکری به میان میآورد :

علاج "ضعف دل" ما به "لب" حوالت کن

داروی اخیر که از ترکیب حروف اول لعاب ـ بهدانه ! ! (ل+ب) تشکیل شده در آن روزگار برای "ضعف دل" تجویز میشده است . خواجه شخصا" به تأثیرات مثبت این نوع درمان

۶ـ قرنها بعد کریستف کلمب یک نسخه از تذکره مذکور را با خود بامریکا میبرد که چند صد سال بعد ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان Facts & Comparisons در آن کشور انتشار میابد . ! ! !

۷ـ یعنی فراهم کردن آن برای زیستن ! ! مقدور نیست ! !

باور دارد اما یاران همدلش توصیه میکنند که چون کار از محکم کاری عیب نمیکند بد نیست خواجه نزد یکی از طبیبان روزگار خود برود . خواجه در برابر اصرار یاران میپذیرد و در روز مشخصی نزد طبیب مشرف میشود . نبضی و معاینه‌ای و تأملی . . . . طبیب ظاهرا " هیچ نشانه غیرمعمولی را درنمی یابد میگوید . . .

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک
چـو درد در تـو نبیند کـرا دوا بکند

طبیب اعتقاد دارد که عارضه شاعر بایستی عصبی باشد و لاغیر ، اما حافظ که از درد قلبی در عذاب بوده برمیخروشد که بابا . . .

سینه‌ام زآتش دل در غم جانانه بسوخت

و با توضیح اینکه قلبش تیر میکشد و تا نوک انگشتان دست چپش سیر میکند میگوید :

سینه مالامال "درد" است ای دریغا "مرهمی"!!

داروشناسان با مطالعه همین یک بیت براحتی دریافته‌اند که درآن روزگار از پمادی احتمالا " شبیه پماد TNG برای تسکین دردهای پشت جناغ سینه استفاده میشده است . ! ! ! بهرحال طبیب روی موافقی نسبت به حافظ نشان نمیدهد و حتی او را متهم به مداخله در علم طب میکند ، حافظ مینالد :

در دم نهفته به ز طبیبان مدعی
باشد که از خزانهٔ غیبش دوا کنند

اینرا میگوید و به حالت قهر محکمهٔ طبیب را ترک میکند . مدتی دیگر را با درد مدارا میکند ، سعی میکند بخود بقبولاند که مشکلی ندارد و هـر چه هست زائیدهٔ پندار است و خیال ، اما چنین نیست . بیماری گریبان او را رها نمیکند ، از ناچاری دوباره یاران مشفق را به رای‌زنی میخواند و میگوید :

دل بیمار شد از دست رفیقان مددی
تا طبیبش به سر آریم و دوائی بکنیم

یاران اینبار نزد طبیب پرآوازه دیگری میروند که به دلیل قرار گرفتن محکمه‌اش بر سر راه شیراز به اصفهان به "طبیب راه‌نشین" !!! معروف شده است . سرش خیلی شلوغ است و کار و بارش سکه ، حافظ با این امر موافق نیست و معتقد است که :

طبیب راه‌نشین درد عشق نشناسد

اما چاره‌ای نیست ، بهر قیمتی شده او را بر بالین شاعر میآورند . معاینه‌ای دقیق انجام میدهد و اعلام میدارد که :

درد عشق است و جگرسوز دوائی دارد

یعنی برای یک بیمار قلبی داروئی هپاتوتوکسیک ! ! تجویز مینماید . خواجه اما با توجه به عوارض کبدی داروپاسخ میدهد که آخه دوستان عزیز :

کجا گویم که با این درد جانسوز
طبیبم قصد جان ناتوان کرد

پزشک راه‌نشین دلگیر میشود ، به اطرافیان حافظ هشدار میدهد که مسئولیت چنین بیماری را نمیپذیرد ، زیرا ایشان یعنی حافظ :

اگر دربند درمانند در مانند ! ! !

در را بهم میکوبد و میرود . حافظ با خویش زمزمه میکند :

فکر بهبود خود ایدل ز دری دیگر کن
درد عاشق نشود به ، به مداوای طبیب

* * * * *

با سر خوردن از اطباء رسمی و حرفه‌ای، حافظ به "خود ــ درمانی" میپردازد . برای خودش نسخه‌ای به شرح زیر مینویسد و به دوستانش میگوید که برای او دو سه مثقال "دهان یار" پیدا کنند :

"دهان یار" که درمان درد حافظ داشت

قاعـدتا "این نام تجارتی داروئی بوده که در بعضی از تذکره‌های طب قدیم یونان از

آن باختصار و با نشانهٔ "D – Y" یاد شده است. راوی برای کسب اطلاعات بیشتر در باره خواص داروئی D – Y وعوارض ناخواستهٔ آن به فارماکوپه‌های عصر حافظ رجوع نمود ولی هرچه بیشتر جست کمتر یافت اما یقین حاصل کرد که داروی مذکور (D–Y) مطمئنا " در شمار اقلام OTC نبوده وتهیه آن نیاز به نسخه‌های ویژه‌ای داشته‌است ! ! ! بهرحال بنا بر دلایلی دوستان حافظ از او میخواهند که کوتاه بیاید و براین مداوای خاص و پردرد سر اصرار نورزد . اما او دو پا را در یک کفش کرده میگوید :

تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است

با هزار مرارت شاخه نبات را بر بالین خواجه حاضر میکنند بلکه سبب تشفی دل دردمند او گردد ، خواجه مینالد :

مرا میبینی و در دم ، زیادت میکنی دردم
ترا میبینم و میلم ، زیادت میشود هـر دم
به سامانم نمی‌پرسی ، نمیدانم چه سر داری
به درمانم نمیکوشی ، نمیدانی مگر دردم ! !

شاخه نبات سر به زیر میافکند ، خواجه ادامه میدهد :

شد رهزن "سلامت" زلف تو،وین عجب نیست
گـر راهزن تو باشی ، صد کاروان توان زد

* * * * *

مدتی میگذرد . به سال ۷۹۲ هجری نزدیک میشویم ، بیماری خواجه رو به وخامت میگذارد این زمزمه هر روزه اوست که :

عیسی دمی کجاست که احیاء ما کند

دیگر بار یاران همدل به رای‌زنی می‌نشینند و بعنوان واپسین چاره تصمیم میگیرند که خواجه را به دست جراح بسپارند . موضوع باطلاع حافظ رسانیده میشود اما او برمیآشوبد که :

محتاج جنگ نیست برادر "نمیکنم"

اما وقتی علت مخالفت او را با عمل کردن جویا میشوند درمییابند که خواجه نگران هزینه عمل جراحی است چون میفرماید ، برادران ، عزیزان توجه کنید که :

هر عمل "خرجی" (۸) و هر کرده جزائی دارد

دوستان وقعـی باین گفته نمی‌نهند . نزد مجربترین وراستین ترین جراح ولایت میروند ،

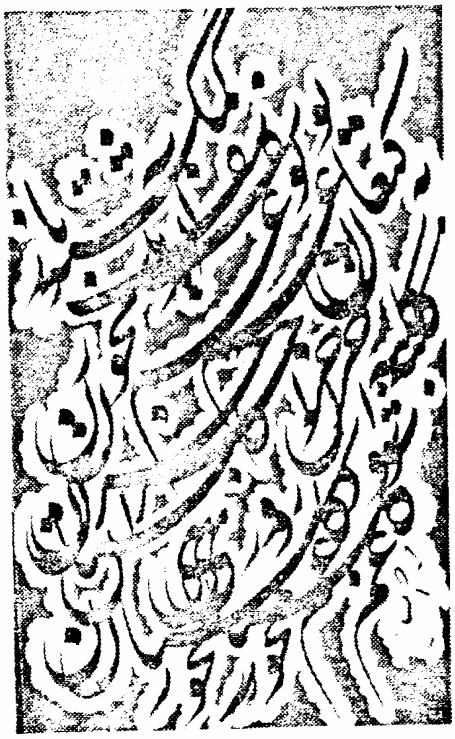

او عمل را بلامانع میداند اما اعلام میدارد که تا فلان تاریخ بایستی فلان مبلغ به‌حساب در "گردش" او واریز گردد تا او تیغ به کف گیرد ! ! حافظ وقتی رقم درخواستی را میشنود آه سردی از دل گرم اما بیمار میکشد . میگوید

۸– در بعضی نسخ "ارجی" آمده است .

از این حضرت والا بپرسید که مگر:

عملت چیست که مزدش تو چنان (۹) میخواهی

بعد رو به دوستانش میکند، میگوید: میبینید، پول کجاست؟ من پول تجدید چاپ یکی از نسخه‌های کتابم را ندارم و این با انصاف با هر "نسخه" که مینویسد یا هر "عملی" که میکند میتواند همه نسخه‌های خطی و نادر مرا بخرد و آتش بزند!!! ... یاران... عزیزان... مبادا فرزندانتان را به طریقی جز این رهنمون شوید

بفرستید شان دنبال علم الابدان، طب بخوانند از هر نوعش که شد فرقی نمیکند: ملی، دولتی، آزاد، کوپنی، تیغی، سوزنی... چونکه:

گر این "عمل" بکنی خاک، زر توانی کرد!!!

بهر حال اثاث البیت مختصر شاعر به حراج گذاشته میشود. کتب خطی او فروخته میشود، برای خرید "دلق" حافظ رقابتی سخت میان نمایندگان کلکسیونرهای البسه شعرا!!! (۱۰) در میگیرد خود حافظ اشاره‌ای باین امر دارد:

به "می" بفروش "دلق" ما، که بیش از این نمی "ارزد"

این بیت از معدود ابیات اقتصادی حافظ است که در آن صحبت فروش "دلق" یا پشمینهٔ دستباف!! حافظ است آنهم نه به پول ولایت که به "ارز". ملاحظه میکنید که مسئله "ارز" هم به شعر شاعر شیراز "درز" کرده است. از آن گذشته معنی واقعی و نه مجازی "می" است که در حقیقت برگرفته از حرف اول دو "ارز" پرآوازه یعنی مارک و ین میباشد و نشاندهندهٔ نوعی سبد ارزی!! برای پاره‌ای از معاملات در عصر حافظ بوده است. از اینها گذشته "خرقه" و "دفتر" شاعر نیز به گرو نهاده میشود. چنانچه منقول است از استاد شجریان که ایشان به نقل از ابرمرد شعر همهٔ روزگاران این ملک آواز در داد که:

"خرقه" جائی گرو "باده" و "دفتر" جائی

که در اینجا نیز شاعر برای حفظ ظاهر و لاپوشانی مسئله عمل به استعاره و مجاز از آن به "باده"!!! یاد میکند اما با همه اینها پول هنوز کفایت هزینه عمل را نمیکند. ناگزیر دیوان حافظ چاپ یونسکو!!! در عصر خود حافظ!! پیش فروش میشود!! البته قیمت چنان گزاف است که تنها کلکسیون داران و حافظ بازان وارد میدان میشوند و دلسوختگان و دلباختگان حافظ حسرت میخورند و آههای دودی!! میکشند. بالاخره پول فراهم میشود و جراح پرآوازه آماده میگردد تا بزودی عمل را به سرانجام رساند، اما لختی پیش از او پیک اجل پیغامی فوری به گوش جان حافظ خوانده و... او دیگر نیازی به این تمهیدات ندارد. سال ۷۹۲ هجری است. بر بالین شاعر این بیت یافته میشود بر پاره کاغذی:

خواهم که پیش میرمت ای بیوفا طبیب
بیمار بازپرس که در انتظارمت

محمد گلندام شاگرد و یار نزدیک او و جامع اشعار حافظ بر حاشیه این واپسین یادگار استاد بیتی از خود او اضافه میکند:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جریده عالم دوام ما

* * * * *

۹ــ در بعضی نسخ آمده: *عملت چیست که مزدش دو جهان میخواهی*

۱۰ــ *اخیراً یکی از معروفترین کلکسیونرهای جهان در این مورد تنها از یک کمبود در مجموعه‌اش نالیده بود: مجموعه من کم و کسری ندارد غیر از لباس باباطاهر عریان!!*